

تحلیلی جامعه‌شناختی از تناقضات فضایی و اجتماعی توسعه شهری

یعقوب موسوی*

(تاریخ دریافت: ۸۷/۷/۱۴، تاریخ تصویب: ۸۸/۲/۱)

چکیده

در دوران اخیر محیط‌های شهری به کانون ظهور اشکال گوناگون تناقضات فضایی و اجتماعی تبدیل شده‌اند و نیز در شهرها شاهد توسعه شرایطی پر از ابهام در بعد اجتماعی و یا نارسایی در عملکرد فیزیکی هستیم. به ویژه کلان‌شهرها در دنیای کنونی به دلیل تراکم مشکلات ناشی از سازمان و عملکرد بخش‌های منفک درونی آن به مکان شکل‌گیری انواع تعارضات تهدیدکننده حیات شهرنشینان تبدیل شده‌اند. از زمان ظهور شهرهای بزرگ، نگرانی از خطرهای درونی فزاینده آن‌ها توجه بسیاری از اندیشمندان اجتماعی و شهری را به خود جلب نموده است. در این میان کلان‌شهرهای کشور ما نیز به دلیل عقب‌ماندگی ساختاری و فقدان برنامه‌ریزی و نیز رویکرد ناصحیح در توسعه شهری دچار سرنوشتی شده‌اند که بسیاری از دیگر شهرهای بزرگ جهان بدان مبتلا هستند. تجربه جهانی توسعه شهری نشان می‌دهد که رشد فوق‌العاده جمعیت شهری و در کنار آن افزایش زیرساخت‌های فیزیکی و در نهایت فعالیت عقلانی آن‌گونه که اقتضاء می‌نماید نتوانسته است مانع شکل‌گیری تعارضات قابل پیش‌بینی در عرصه‌های مختلف فضایی و اجتماعی گردد. با استفاده از رویکرد جامعه‌شناختی شهری مطالعه پدیده توسعه و عمران شهری از یک سو و ظهور عوارض و ناهنجاری‌های کارکردی به ویژه در بعد اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر موضوعی است که این مقاله درصدد بررسی آن است. به عبارت دیگر، هدف از این بررسی ترسیم چشم‌انداز جامعه‌شناختی تناقضات شهری در چارچوب تعارض توسعه عمرانی شهری در ارتباط با توسعه اجتماعی و فرهنگی آن است. تلقی توسعه شهری در مقیاس منحصراً کالبدی مقوله است که سال‌هاست مورد تردید است و در عوض توسعه توأمان کالبدی، فرهنگی و اجتماعی به‌عنوان ابزار کار برنامه‌ریزی مورد توجه می‌باشد. این مقاله تلاش دارد تا با طرح دیدگاه اجتماعی، چگونگی تحلیل و بررسی تناقضات کنونی حیات شهری در ابعاد جامعه‌شناختی آن را در کانون مطالعه قرار دهد.

واژگان کلیدی: کلان‌شهرها، تناقضات شهری، تعارضات شهری، توسعه شهری، فضای اجتماعی.

مقدمه

آهنگ توسعه در کلان‌شهرهای بزرگ پیوسته با خطرات و عوارضی همراه است. به همین دلیل پاره‌ای از نویسندگان، از هوای آزاد اما آلوده شهر سخن گفته‌اند. در واقع توسعه شهری نوین در جهان همواره با اقسامی از

توسعه‌نیافتگی فرهنگی و کالبدی همراه بوده است. به گونه‌ای که رشد ناموزون بخش‌های گوناگون آن ساختار درونی و کارکردهای ضروری مورد انتظار را دستخوش آسیب‌های فراوان گردانیده است. حسب شواهد کلان‌شهرها در جهان معاصر از یک سو عرصه نوآوری‌ها و خلاقیت‌های گوناگون در زمینه دانش و تکنولوژی انسان مدرن هستند و از طرف دیگر در فضای رمزآلود پر از ناسازگاری‌های نهادی در سطوح متعدد از رفتار و نگرش شهروندان تا سطح ناهم‌خوانی‌های فضایی تداوم یافته‌اند.

در این میان بسیاری از مفاهیم، سیاست‌ها و روش‌های بررسی شهری گرفتار دگرگونی شده و یا در انتظار شرح معانی جدید مانده‌اند. موضوع توسعه شهری در شرایط جدید با ابعاد دیگری از نظریه‌سازی و یا تبیین مواجه می‌باشد. توسعه شهری فرآیند ملاحظات دگرگونی‌های شهری بر اساس رشد و ترقی فیزیکی شهرها به زیان ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی است. بدین جهت کاربرد ابزارهای نظری مشابه بسترهای لازم را جهت ترسیم علمی واقع‌گرایانه از آینده شهرها ممکن می‌گرداند. برخلاف دیدگاه‌های جمعیت‌نگر، توسعه شهری بیش از آن که مقوله‌ای کمی و یا عینی باشد موضوعی است که تنها با شاخص‌های مهم اجتماعی و فرهنگی و در نهایت بازخوانی صور درونی زندگی شهری قابل تبیین است. مطالعه کیفیت اجتماعی و فرهنگی در شهرها و بازخوانی علل توسعه‌نیافتگی آن‌ها، مستلزم استفاده از رویکردها و تجربیات علمی نوع جامعه‌شناختی است که امکان شناخت ابعاد متفاوت و گاه متضاد را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. فرض بر آن است که به مقیاسی که امکان برخورداری از رفاه مادی و نیز رشد کالبدی و شبکه‌ای در شهرها فراهم می‌گردد راه‌های رسیدن به آسایش و امنیت و برخورداری فرهنگی و روحی نیز تسریع می‌شود. اما شواهد موجود از فرآیند توسعه معکوس حکایت دارد. تناقضات حیات شهری موضوعی است که واقعیت آن را نمی‌توان انکار کرد. تنها ابن‌خلدون به رویارویی اشکال دوگانه توسعه و ضد توسعه در عمران و یا زندگی شهری پی نبرده بوده است. دورکیم، مارکس، ماکس وبر و زیمل و نیز پس از آن‌ها بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان و محققان شهری متوجه ساختار ناموزون حیات شهری و تعارضات آشکار و پنهان در بخش سازمانی و عملکردی آن بوده‌اند. این‌که چگونه می‌توان نظام شهری را در فرآیندی از توسعه واقعی اجتماعی و فرهنگی قرار داد و یا فرهنگ متوازن با آن را تقویت کرد، خود مقوله‌ای است که نیاز به بررسی‌های فراوان دارد.

تعریف مفهومی و نظری تناقضات شهری

در بررسی مفهوم تناقضات شهری¹ می‌توان انواع ناهم‌گونی، عدم تجانس، ناهم‌خوانی، تضاد و ناسازگاری‌های ذهنی و عینی در حوزه مسایل شهری را موضوع بررسی قرار داد. اگرچه اصل عدم تناقض هم‌چنان در پاره‌ای از مکاتب فلسفی پذیرفته شده و دارای اعتبار است، اما کاربرد مفهوم فوق در مطالعه کنونی کلان‌شهرها تنها اعتبار تحلیلی داشته و به قصد تبیین برخی از عمده‌ترین معضلات درونی محیط آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. واقعیت آن است که تناقض در ساده‌ترین برخورد، واقعیتی غیر قابل انکار در جهان زیستی و اجتماعی است، اما ظهور آشکار

¹Urban contradictions

موارد و مصادیق آن در کلان‌شهرها به ابزار تحلیلی مهمی برای تشریح اوضاع شهری تبدیل شده است. در نگاه نخست مراد از تناقضات شهری ناهم‌خوانی در اجزای معماری و کالبدی شهر در عرصه بنا و ساختمان، خیابان و گذرهای بین شهری و یا در بعد فضایی تأسیسات و خدماتی است که علی‌رغم اهمیت و نقش کارکردی هریک از اجزاء مجموعه‌ای ناکارآمد را برای ساکنان شهری شکل داده‌اند که نارضایتی آنها را در پی آورده است. عدم تجانس عناصر و اجزای شهری در شبکه فیزیکی و تشکیل بافت ناموزون اعم از نوع ترکیبی و یا غریبه و ناخوانا سبب گردیده است که نظریه معماری مدرن به فرآیندهای بیگانه‌پروری افراد در محیط‌های شهری توجه داشته باشد و افزایش فاصله میان ساکنان و فضاهای ناآشنا و در بسیاری از موارد ناسازگار، خود به معضل مهم کالبدی شهری تبدیل گردد. گذشته از واقعیت تناقضات شهری در عرصه فضاهای کالبدی شهر، توسعه اشکال گوناگون ناسازگاری میان جهان ادراکی و واقعیت بیرونی در محیط‌های شهری، و بروز اشکال مختلف رفتار و سلوک متناقض شهروندی سبب گردیده است موضوع تناقضات حیات شهری در دوران نوین به مسئله اصلی توسعه شهری تبدیل گردد.

از ابتدای ظهور مباحث توسعه جدید شهری، علایم و نشانه‌های فراوانی دال بر تکوین و رشد معضل گوناگونی نامتقارن و ستیزجویانه در رفتار شهرنشین به عنوان واقعیت اجتماعی و شهری محل توجه جامعه‌شناسان شهری قرار داشته است (ساندرز، ۱۹۸۷). به تدریج فضای مفهومی فوق در ادبیات شهری گسترش بیشتری پیدا کرد و با توسعه معماری ناموزون در کلان‌شهرهای مدرن و طرح مسئله بیگانگی آدم‌ها و فضاها در زبان مشترک معماری و جامعه‌شناسی، رویکرد آسیب‌شناسانه تناقضات شهری توجه بسیاری از برنامه‌ریزان و کارشناسان را به خود جلب نمود. موضوع کانونی بسیاری از نویسندگان شهری در عرصه اندیشه، توصیف و گزارش روزانه از حیات و فعالیت در شهر، گوناگونی‌های ناموزون در قلمرو نمادها، حرکات، معنی‌یابی و کنش متقابل ساکنان در مکان‌های بزرگ شهری است که در بسیاری از موارد تضادها و یا بحران‌های اجتناب‌ناپذیری را در درون خود شامل می‌شود. به‌ویژه افزایش ناهم‌خوانی در سطوح واقعیات بیرونی در کلان‌شهرها و عالم ادراکات و تصورات ذهنی و یا باورهای هنجاری شهروندان، مبنای پیچیدگی بسیاری از بیگانگی‌ها در شهر تلقی شده است (شورت، ۱۳۸۱). این پرسش که چگونه می‌توان در کنار آسماں‌خراش‌های عظیم، بناهای شکوهمند، زیبایی‌های هنری و معماری شهری، راه‌ها و ساختمان‌های عریض و طویل به مبانی و ساختارهایی دست یافت که در آن زیبایی‌های اخلاق انسانی، ارزش‌های پایدار بشری، تجلیات معنوی در اشکال پنهان و آشکار خود حضوری محسوس و تعیین‌کننده داشته باشد، در کانون تأملات نویسندگان شهری دوران اخیر قرار داشته است. به‌طوری که امروزه موضوع تناقضات شهری هم در شناخت و بررسی اهداف و ارزش‌های توسعه و رونق شهری و هم در سازمان کالبدی و فیزیکی نظام شهری به واقعیتی قابل تأمل تبدیل شده است. شهرها در دوران اخیر مراحل دشواری را در انتقال از وضعیتی به وضعیت دیگر تجربه می‌کنند. از این رو مشاهده ترکیب ناهم‌خوان روش‌ها و هدف‌ها در شهر، موضوعی انکارناپذیر در نظام تحلیل شهری است.

ساختار ناهمگن کلان‌شهرهای رو به رشد

لوفور جامعه‌شناس شهری فرانسوی بر این اعتقاد است که محل تعیین سرنوشت بشر نه در میان ستارگان است و نه در روستا، بلکه در شهرها است. قبل از او پارک به واقعیت شهر به عنوان مسکن طبیعی انسان دوره نوین اشاره داشته است. «در فرانسه نخستین بنیاد فکری جامعه‌شناسی در مقابل دگرگونی‌های نوین اجتماعی چون صنعتی‌شدن، شهرگرایی و دیوان‌سالاری که آن‌ها را حاوی پیامدهای مختل‌کننده می‌دانستند به وجود آمد» (ریتزر، ۱۳۸۴: ۷-۱۰). اینان شهر را اهریمنی تلقی می‌کردند که روابط اجتماعی عمیق را در زیر فشار تلفات سنگین نظام ماشینی خرد می‌کرد. آن‌ها معتقد بودند که شهر انسان معاصر را به ستایش‌گر مطلق ماشین تبدیل کرده است. شهرهای بزرگ جهان در دوران نوین نه تنها به محل تراکم، توسعه جمعیت و اشیاء تبدیل شده‌اند، بلکه به دلیل شدت مسایل و مشکلات و افزایش دامنه نابرابری اجتماعی، فقر، بزهکاری، تنزل ارزش‌ها و معیارهای بادوام اجتماعی، به شکل کانون‌های تغییر و تحولات اجتماعی و محل انواع گوناگون تعارضات اجتماعی درآمده‌اند. قرن‌ها پیش ابن‌خلدون علل و اسباب جنبش‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی را بیرون از شهر و تمدن آن جست‌وجو می‌کرد. از نظر او تباهی و فساد اخلاقی و اجتماعی در شهرها و به دنبال آن، سست‌شدن مبانی عصبیت و همبستگی افراد شهرنشین عامل مهمی در غلبه‌یافتن بادیه‌نشینان و حاکمیت آنان بر سکنه شهر بوده است. اما مشاهدات و تجربیات دوران جدیدتر تاریخ حکایت از آن دارد که در بسیاری از جامعه‌های شهری جدید نیز، مهاجرت‌های بیرونی جمعیت و به دنبال آن نبودن امکانات برای تازه‌واردان در کنار توسعه تضادها و تنش‌های شهری ناشی از بسط زندگی صنعتی و اجتماعی، شرایط را برای بروز اشکال مختلف جنبش‌ها و اعتراضات شهری فراهم کرده و شهر را به کانون تراکم انواع هنجارشکنی تبدیل نموده است. تمایل به گسست از نظام نامطلوب زندگی اجتماعی گذشته و انگیزه برای تعقیب ارزش‌ها و آرمان‌های جدید، خود عامل عمده حرکت‌های اجتماعی درون‌شهری تلقی می‌گردد. اما وجه مهم شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی شهری همانا تراکم نارضایتی از کارکرد روابط و مناسبات اجتماعی است که در آن هم‌خوانی ارزش‌های مشترک و هم‌پیمانی در انجام تعهدات مشترک جای خود را به رقابت‌های ناسالم اجتماعی و سرانجام سلطه گروه‌های منفعت‌طلب در درون شبکه شهری داده است. در واقع طبیعت بیگانه‌ساز و مهجورکننده زندگی شهری به تدریج در کنار به حاشیه راندن طبیعت و عناصر طبیعی در زندگی، زمینه‌های دوری انسان را از ماهیت تعالی‌جوی او تدارک دیده است (دیکنز، ۱۳۷۷). «کلان‌شهرهای جهان در حال حاضر به فضاهایی جغرافیایی و اجتماعی تحول یافته‌اند که در آن‌ها فرسایش اخلاقیات جمعی و استحاله ارزش‌های پایدار انسانی و اخلاقی پیوسته تداوم داشته است. از زمان تحقق مدرنیته، بیماری‌های مزمن و شدید شهری در کالبد اجتماعی آن، از جمله عدم همبستگی میان ساکنان شهرها و فقدان درک و احساس مشترک میان آنان، دانشمندان را در قبال توسعه انسانی در شهرها دچار ابهام نموده است. به همین دلیل باید گفت نتایج انقلاب صنعتی سؤالات فلسفی مهمی را درباره شرایط آینده بشر مطرح کرده است. مهم‌ترین این سؤالات، پرسش از انبوهی جمعیت در شهرها و تأثیر آن بر نظم و انسجام اجتماعی بوده است» (فلاناگان، ۱۹۹۳).

از جمله پی‌آمدهای تحولات فوق، بروز تناقضات گوناگون شهری، به‌ویژه در بعد ساختاری و یا نظام ارتباطات درون‌شهری است. ساخت شهری مجموعه اجزاء و عناصر گوناگون محیطی و انسانی است که در تعامل مشترک با یکدیگر حیات و بقای شهر را ممکن می‌گردانند. ادامه فعالیت‌ها و کارکردهای بخش‌های گوناگون شهری منوط به سلامت روابط و انسجام بخش‌های مذکور در جهت تأمین نیازهای ساکنان شهر است. به‌طور کلی ساخت شهری مرکب از ابعاد اصلی جغرافیایی، اقتصادی، جمعیتی و فرهنگی است که نظام شبکه و یا ارتباط متداوم درون آن‌ها شکل‌گیری تأسیس نظام شهری را ممکن می‌گرداند. پارسونز جامعه‌شناس آمریکایی، تعادل ساختی را عبارت از سازگاری و انسجام و یا هم‌خوانی عناصر و اجزای ساختار می‌داند و اختلال و یا بی‌تعادلی ساختاری را فرآیند ناسازگاری و یا ناهم‌خوانی بخش‌های پیوسته ساخت تعریف می‌کند. پارادایم ساخت شهری در ادبیات نویسندگان بزرگ شهری، ناظر بر فعالیت مجموعه عناصر تأثیرگذار در شبکه و یا نظام شهری است. به نظر دیکنز ترسیم شهر هم‌چون شبکه کاملی که قادر باشد انسجام تام را در تمام نهادها و یا عناصر شهری فراهم کند، ایده‌ای است که تنها در نظریه‌های آرمانی قابل تصور است، اما جست‌وجو به منظور ایجاد ساخت بادوام و یا متعادل به گونه‌ای که ساکنان شهری بتوانند احساس رضایت و توسعه‌یافتگی را در شهر تجربه کنند موضوعی است که در دهه‌های اخیر هدف اصلی برنامه‌ریزان شهری قرار گرفته است.

الگوهای تبیینی ساخت ناپایدار شهری

در بررسی ساخت پایدار شهری و عوامل ناپایداری و یا تداوم رو به رشد ساخت شهری براساس نظریه‌های کنونی عوامل گوناگونی را می‌توان حسب شرایط زیست‌بوم شهری مورد بررسی قرار داد. در حال حاضر تعمیم الگوهای تبیینی توسعه ساخت و نظام شهری که از الگوهای برتر شهرهای اروپایی و آمریکایی در سایر نقاط الهام گرفته شده، جای خود را به انتخاب الگوهای منطقه‌ای و یا محله‌ای داده است. بر طبق الگوی نظری فوق منطبق توسعه و رونق و یا مطلوبیت حیات و ساخت شهری برخاسته از کیفیت محیطی و نظام ارزش‌ها و یا معیارهایی است که به‌طور محسوس مبین کمک به ساکنان برای برخورداری از ارزش‌ها، خدمات، نظام مدیریت و به‌طور کلی شرایط دلخواهی است که خاص هر شهر بوده و ممکن است با شهرهای دیگر متفاوت باشد. الگوی کثرت‌گرایی در نظام توسعه شهری مقوله‌ای است که سبب می‌گردد ساخت و شبکه شهری از لحاظ کیفیت، نوع و چگونگی توسعه شهری شکل‌های گوناگونی را تجربه کند. به همین روال اختلال و یا بی‌تعادلی در ساخت شهری و نیز سربرآوردن انواع عارضه‌ها و نارسایی‌ها در نظام کارکردی شهری نیز ممکن است ویژگی خاص محله و یا منطقه‌ای در نظر گرفته شود. آن‌چه که مبین شرایط کنونی کلان‌شهرهای جهان است همانا اشکال گوناگون آسیب‌شناسی در نظام عملکرد شهری است، به گونه‌ای که عدم تعادل در یک کلان‌شهر جدید در آسیا ممکن است به دلیل فزونی مهاجرت از روستا به شهر و یا رونق کاذب اقتصاد شهری باشد و در کلان‌شهر دیگر فقدان منابع و زیرساخت‌های شهری و یا فقر مدیریت شهری سبب گردد عارضه‌ها و نارسایی‌های شهری به گونه‌های مختلف موجب توقف و یا محدودیت فرآیند توسعه شهری گردند. در چنین شرایطی، شهرها مکان‌های مستعدی برای تکوین اشکال تهدیدکننده تناقضات شهری به شمار می‌آیند. به نظر تیمبرلیک (۱۹۸۷) توسعه شهری در همه جا اشکال فراوانی از

ناهم‌خوانی را دارا است. اما در این میان شهرهای در حال توسعه از ویژگی دیگری برخوردارند و آن تسریع شهرنشینی و انبوه مشکلات برخاسته از آن است که سبب می‌گردد شهرها در کشورهای رو به رشد با بحران و نابودی دست و پنجه نرم کنند. او بر این عقیده است که شهرها در جامعه‌های در حال رشد فی‌نفسه ناهمگون‌اند، اما دارای یک تمایز و ویژگی مشخص هستند و آن این‌که بیش از حد شهری شده‌اند. بدین معنی که در مقایسه با جمعیت کشور به توسعه این شهرهای خاص توجه می‌شود، زیرا سرمایه‌گذاری داخلی در کشورهای سرمایه‌داری اغلب در عرصه شهرهای بزرگ صورت می‌گیرد، پدیده‌ای که از آن به سوگیری شهری تعبیر می‌شود. روند دوگانه در این شهرها در جدایی عمده بین اقتصاد رسمی و غیر رسمی شهر و روستا و بین گروه‌های اجتماعی مشخص می‌شود. این قالب دوگانه در بسیاری از موارد میراث استعماری تبعیض و تفکیک شهری است (ابولوغند، ۱۹۸۰): «حکمرانان استعماری در مناطق جداگانه‌ای از شهر زندگی می‌کردند و از قوانین و مقرراتی غیر از آن‌چه بر ساکنان بومی اعمال می‌شده تبعیت می‌نمودند» (ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۵۵).

دهه‌های اخیر شاهد ظهور نظریه‌های گوناگون در بررسی علل ساختار بیمار شهری در کشورهای روبه رشد بوده است. به نظر نویسندگان مکتب وابستگی، یعنی گوندر فرانک و سمیرامین، استعمار شهرهای توسعه‌نیافته از طریق صدور کالا و سرمایه و نیز الگوی رشد از بیرون، موجب شده که ساخت شهری در این کشورها پیوسته دچار اختلال شده و شرایط توسعه پایدار در آن‌ها هیچ‌گاه فراهم نگردد. نویسندگان مختلف مارکسیست ماهیت اقتصاد سرمایه‌داری و تمایل حریصانه به استثمار اقتصادی و اجتماعی مناطق وابسته را عامل توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی ساختار شهری می‌دانند. در نهایت نظریه‌های دیگری در بین جامعه‌شناسان شهری علل تاریخی، فقر زیرساخت‌های اجتماعی و شبکه‌ای، و متغیرهای دیگری هم‌چون مدیریت ناکارآمد و توسعه‌نیافته را عامل افزایش مشکلات شهری می‌دانند (معیدفر، ۱۳۷۹).

برای سال‌های طولانی، نویسندگان علاقه‌مند به تبیین اقتصادی، رویکرد فرهنگی را در بررسی ساخت بیمار شهری در کشورهای موسوم به توسعه‌نیافته مورد غفلت قرار دادند. به طوری که مانوئل کستلز (۱۹۷۷) مطالعه فرهنگ شهر را به دلیل چارچوب ایدئولوژیک و فاقد ظرفیت قدرتمند نظری کنار نهاد. «حتی نویسندگان دیگر اوایل دهه ۱۹۸۰ نیز امکان شناخت فرهنگ شهری مشخص را انکار کردند (ساندرز، ۱۹۸۱؛ اسمیت، ۱۹۸۰). به نظر ساوج و وارد «با این حال در دهه گذشته مطالعات فرهنگی به‌ویژه در جمع علاقه‌مندان به بحث‌های نوگرایی و فرا نوگرایی رونق چشم‌گیری یافته است. هم‌چنین تحقیقات بسیاری درباره تحلیل تجربه زندگی شهری در همه شعب و شاخه‌های آن انجام شده است (مانند کستلز، ۱۹۸۳؛ ویلسون، ۱۹۹۱؛ جاکز، ۱۹۹۰؛ هاروی، ۱۹۸۵) و مطالعه درباره فرهنگ شهری مجدداً در دستور کار قرار گرفته است» (ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۱۳۵). امروزه در بررسی حیات پر تناقض شهری، مطالعه جنبه‌های مختلف زندگی شهری به‌ویژه توجه به ارزش‌ها، اخلاقیات، فرهنگ، نظام نقش‌های اجتماعی در شهر، احساس محرومیت و بسیاری از موضوعات دیگر که جنبه جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی دارند، مورد توجه قرار گرفته است.

عمران و فقر عمران شهری

ابن خلدون از جمله نخستین نظریه پردازانی است که متوجه حیات پر تناقض و گوناگون شهر گردیده است. هفت قرن پس از نگارش کتاب مقدمه و کار سترگ او در تفکیک نظام بادیه‌نشینی از حضارت و یا شهرنشینی، معلوم می‌گردد ابن‌خلدون به‌خوبی به مسئله توسعه و عدم توسعه به عنوان واقعیت غیر قابل انکار در نظام عمران یا نظام شهری توجه داشته است. ابن‌خلدون شهرها را مکان‌های آماده‌ای برای جذب جمعیت، توسعه دانش، هنر، صنعت، تولید نظام پیچیده کار و اشتغال توصیف کرده و از بعد دیگر، عمران یا شهرنشینی را آغاز انحطاط و سقوط مدنیت قلمداد می‌کند. او در مقدمه معروف خود می‌نویسد: «حرفه‌ها و مشاغل شهرنشینان نسبت به مشاغل چادرنشینان بارورتر و نزدیک‌تر به رفاه است، زیرا عادات و رسوم زندگی آنان از حد ضروریات در می‌گذرد و امور معاش ایشان به تناسب وسایلی که در دسترس آنان است ترقی می‌کنند... وضع زندگی بادیه‌نشینان به روشی است که به ضروریات قناعت می‌کنند و از گام نهادن در مرحله فراتر از آن عاجزند، ولی عادات و شئون زندگی شهرنشینان جز این است... شهرنشینان از این رو که پیوسته در انواع لذت‌ها و عادات تجمل‌پرستی و ناز و نعمت غوطه‌ورند و به دنیا روی می‌آورند و شهوت دنیوی را پیشه می‌گیرند، نهاد آن‌ها به بسیاری از خوی‌های نکوهیده و بدی‌ها آلوده شده است... عادات بد چنان ایشان را فرا گرفته است که در کردار و گفتار از تظاهر به اعمال زشت و ناپسندیده امتناع نمی‌ورزند. شهرنشینی پایان اجتماع و عمران است و سرانجام آن فساد و منتهای بدی و دوری از نیکی است... بادیه‌نشینان از شهرنشینان دلیرترند. زیرا شهرنشینان بر بستر آسایش و آرامش آرمیده و غرق ناز و نعمت و تجمل‌پرستی شده و امر دفاع از جان و مال خویش را به فرمانروا و حاکمی واگذار کرده‌اند که تدبیر امور و سیاست ایشان را برعهده گرفته است» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۹: ۲۲۷-۲۳۵). در نظریه ابن‌خلدون واقعیت شهری به عنوان پدیده‌ای متناقض توصیف می‌شود. استفاده از رویکرد اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی توسط ابن‌خلدون در بحث از شهرهای بزرگ شمال آفریقا در قرن هشتم بدین‌جا منتهی می‌گردد که او به خوبی نتواند زندگی و سازمان شهری را از نوع مطلوب و یا نامطلوب آن مورد ارزیابی قرار دهد. او قرن‌ها قبل از نویسندگان دوره مدرن، موضوع اشکال متضاد توسعه و ضد توسعه شهری را مورد تأکید قرار داده است. شواهد و نشانه‌های فراوانی مؤید نظریه ابن‌خلدون در خصوص ناهم‌خوانی و یا ناسازگاری عناصر مختلف در شهر است. شهرها بر طبق طبیعت مدنی در درون خود، توسعه اشکال گوناگونی از فرهنگ و دانایی را تقویت می‌نمایند. نهادهای شهری دارای سرشتی مدنی و کارکردی عام‌گرایانه به سود رشد عقلانیت و خردمندی‌اند. از این رو تمدن و شهرنشینی در ادبیات اجتماعی کسانی مانند ابن‌خلدون مظهر رهایی انسان از موانع ستر طبیعی، جهل و عقب‌ماندگی و رونق حیات انسانی است. اما فضاهای شهری لزوماً همه ترقیات را با خود همراه ندارند. مهم‌ترین معضل عمران از نوع شهری بازشدن آغوش شهر به روی آن دسته از ارزش‌ها، هنجارها، کنش‌ها و در مجموع خرده‌فرهنگ‌هایی است که در نقطه مقابل عقلانیت و یا سعادت‌مندی در شهر قرار دارد. افزایش نابرابری اجتماعی، ایجاد رقابت‌های فشرده اقتصادی، فزون‌طلبی، رشد اخلاقیات ضد توسعه، فردگرایی کاذب و بسیاری دیگر از خصلت‌ها و تمایلات، سبب می‌گردد ابن‌خلدون مطالعه شهرهای بزرگ را در ترکیبی از تضادها و تعارضات متمرکز کند (افروغ، ۱۳۷۷). ابن‌خلدون منشأ ظهور اخلاقیات ضد

توسعه در شهرها را گذشته از سازوکارهای اقتصادی و سیاسی، افول روح عصبيت و تغيير طبيعت انسان شهرنشين و سرانجام غلبه فرهنگ مصرف و رفاه و تن آسايي مي داند.

کلان شهرهای جدید و مسئله تعارض های شهری

در اوج توسعه دیدگاه های خوش بینانه در قبال ظهور شکل جدید حیات اجتماعی یعنی شهر مدرن، نظریه پرداز بزرگ آلمانی چشم انداز سراسر تناقض و توسعه در کلان شهرهای جدید را مورد نقد فلسفی، جامعه شناختی، انسان شناختی و در نهایت روان شناختی خود قرار می دهد. جرج زیمل نخستین متفکری است که پس از امعان نظر در خصوص کارکرد فیزیکی شهرها، حیات و محتوای فرهنگی در کلان شهرهای جدید را به عنوان متغیری مستقل وارد بررسی های خود می کند. در دیدگاه زیمل کلان شهرها هم مظهر نوگرایی، توسعه عقلانیت، رشد فن و صنعت و رونق اقتصادند، و هم به مکان های هویت زدایی شهرنشینان، از خودبیگانگی افراد و مسخ ارزش های عالی تبدیل شده اند. مهم ترین موضوع از نظر زیمل، جایگاه فرد در نظام فرهنگی - اجتماعی موجود در کلان شهر است. او معتقد است: «فرد در برابر فروکشیده شدن و خرد شدن به وسیله مکانیزم اجتماعی - تکنولوژیک مقاومت می کند. جست و جوگر چيستی معنای درونی زندگی جدید و محصولات آن و روح به اصطلاح کالبد فرهنگی، باید در به دنبال حل معادله ای باشد که ساختارهایی نظیر کلان شهر میان فرد و محتواهای فرا فردی زندگی برقرار کرده است» (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۴). خصلت پیچیده کلان شهرها و بنیاد روان شناختی فرد در این مکان سبب واکنش های گوناگون رفتاری و روانی می گردد. از نظر او متغیرها و محرک های مختلف محیطی در کلان شهر رشد عقلانی فرد را سبب می گردند، و این موضوع متفاوت با آن چیزی است که در محیط های روستایی مشاهده می شود. واکنش های فرد روستانشین به دلیل کم بودن دامنه تغییرات و یا تأثیر محرک های پیرامون ساده، محدود و بیشتر برخاسته از عواطف و احساسات است. تولید رفتارها و کنش های متوالی به زعم زیمل، اسباب تعارض در محیط را فراهم می آورد.

اندیشه زیمل از آن جهت که بین دو ویژگی عمده زندگی شهری به عنوان سازوکار سازنده رفتار تمایز قایل می شود از اهمیت بیشتری برخوردار است. نخست انبوهی و محیط اجتماعی آشفته شهری است که سبب می گردد مردم در برخورد با یکدیگر تجدید نظر کرده و از بسیاری مسایلی که در اطراف آنها می گذرد چشم پوشی کنند. دومین ویژگی محیط شهری، کاهش انگیزه های انسانی و اهمیت پیدا کردن سود و منفعت بوده است. از دیدگاه زیمل، زندگی شهری مجموعه ای از مبادلاتی است که در آن هر شخص ممکن است از خود بپرسد که چه چیزی نصیب او می گردد و ارزش آن چقدر است؟ نتایج رنج و تعب عاطفی و تعامل غیر شخصی موجب تنفر و محاسبه گری است که این ها خود در نهایت ویژگی های اجتماعی کلان شهرها می باشند. به هر ترتیب مردم در کلان شهرها نمی توانند در قبال یکدیگر از یک احساس مسئولیت و مراقبت برخوردار باشند (موسوی، ۱۳۸۱: ۵۰).

زیمیل از آن دسته نظریه پردازان حوزه شهری تلقی می‌گردد که مایل است ساختار شهر و شهرنشینان را از یکدیگر تفکیک کند و موارد متضاد یا متناقض موجود در آن‌ها را مطالعه کند. فریده ممتاز که درصدد شناخت این بعد مهم در نظریه زیمیل است معتقد است: «جهان را می‌توان از طریق تضاد و تفاوت میان بخش‌های گوناگون درک کرد. شرایط هر بعدی از زندگی هم‌جواری با عناصر متضاد است. یک شکل ممکن است ترکیبی از دو بعد متضاد باشد. دو قطب مخالف یک اتحاد کلی‌تر پدید می‌آورند. تضاد میان فاعل و مفعول دوگانگی حوزه فرهنگ را به وجود می‌آورد. تا جایی که فاعل سازنده پدیده فرهنگی است. آن پدیده تجلی خلاقیت و سازندگی انسان است. اما لحظه‌ای که ساخته شد و تبدیل به شکل جاافتاده گردید، در مقابل انسان قرار می‌گیرد و او را محدود می‌سازد. چون نیازهای فرهنگ ثابت نیستند. پویایی فرهنگ، حاصل این تضاد عمیق میان جریان ابدی زندگی و اصالت و اعتبار عینی است» (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۱۷). بدین ترتیب عناصر مورد نظر زیمیل که همانا افراد شهرنشین هستند، در فرآیند کنش متقابل با سایرین در ضمن ایجاد وضع جدید ناخواسته گرفتار هنجارها، ارزش‌ها و در نهایت قواعدی می‌شوند که محصول حضور اجتماعی آن‌ها است. در چنین شرایطی، مشاهده اقسام مختلف رفتار و یا پاسخ ناهم‌خوان با وضعیت موجود در محیط، چندان دور از انتظار نیست. زیمیل دامنه بررسی خود را درباب ساختار پیچیده کلان‌شهرها به موضوع غلبه عقلانیت و حسابگری به عنوان نتایج نوگرایی در جامعه جدید و مراکز حیات مدنی یعنی شهرها می‌کشد. عقلانیت توأمان، رشد فردگرایی و تمایل به کنش متقابل برای دستیابی به سود بیشتر را سبب می‌گردد. تحلیل زیمیل از رشد فردیت در تعارض با تمایلات جامعه‌گرایانه، نتایج تلخی را برای او به همراه داشته است و آن هم عبارت است از پنهان‌شدن خصلت‌ها و ویژگی‌های شخص در پس نقش‌ها و الگوهای فرهنگی که در شهر تولید شده و فرد مایل است خود را با آن‌ها سازگار نشان دهد. روان‌شناسی شهری زیمیل در جستجوی کشف قواعد رفتار پر تناقض و تعارض‌جوی فرد شهرنشین در دنیای مدرن است. «کلان‌شهرها مرکز تحول فرهنگ مدرن و سلطه روح عینی بر روح ذهنی‌اند. به عبارت دیگر، همه‌چیز در زبان و حقوق و تولید و هنر و اشیاء محیط خانگی و ماشینی تجسم یافته است و آن‌ها را با پیشرفت فرهنگی فرد ناهماهنگ ساخته است. بدین ترتیب می‌توان گفت بی‌تناسبی دهشتناکی بین پیشرفت‌های فنی و پیشرفت فرهنگ فردی ملاحظه می‌شود» (توسلی، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

زیمیل به موضوع مهم ترکیب جمعیت کلان‌شهرها از افراد مختلف با پیشینه‌های گوناگون قومی و فرهنگی توجه داشته است. به نظر او علت بروز ناهمگنی رفتار و فرهنگ در کلان‌شهرها ناشی از تعامل و یا کنش متقابل افرادی است که هر یک دارای جهان اجتماعی متفاوتی می‌باشند. در چنین شرایطی آنومی یا بی‌هنجاری در شهرها توسعه می‌یابد و به تضعیف انسجام مکانیکی و در مقابل رشد تصنعی و غیر شخصی کمک می‌کند.

عام‌گرایی و خاص‌گرایی فرهنگی در شهر

در بررسی واقعیت تعارض‌های شهری، رویکردهای مختلف اجتماعی، روان‌شناختی و اقتصادی قلمرو بیشتری را در مطالعات شهری به خود اختصاص می‌دهند. در این میان دو رویکرد عام‌گرایانه و خاص‌گرایانه به فرهنگ شهر از

آغاز شکل‌گیری جامعه‌شناسی شهری بیشتر مورد توجه قرار داشته‌اند. سؤال اساسی از منظر جامعه‌شناسی شهری فرهنگ‌محور آن است که آیا تناقضات شهری از یک فرآیند و قاعده مشترک و ثابت در تمام شهرها پیروی می‌کند، و یا بر عکس ظهور تعارضات شهری دارای ویژگی محله‌ای بوده و منشأ تولید رفتار و کنش متناقض و یا متضاد در ساختار و یا نظام عملکردی هر شهر قرار دارد؟ ورث در کتاب شهرنشینی به منزله سبک زندگی در سال ۱۹۳۸ سه متغیر مستقل اندازه، تراکم و ناهمگونی را ویژگی‌های عام شهرنشینی دانسته است. «استدلال اساسی ورث این بود که زندگی شهری توأم با انزوا و بی‌سازمانی اجتماعی است، بدین علت که همه شهرهای بزرگ متراکم و ناهمگون‌اند. وی این مطلب را چنین بیان می‌کند: ارقام انبوه، بیانگر ویژگی‌های مربوط به تنوع و تغییرپذیری فرد، فقدان نسبی آشنایی نزدیک شخصی و قطعه قطعه کردن روابط انسانی است که بسیار ناشناخته، سطحی و گذرا است. تراکم متضمن تنوع و تخصص، هماهنگی برخورد فیزیکی نزدیک و روابط اجتماعی دور، تضادهای درخشان و آشکار الگوی پیچیده‌ای از تفکیک، سلطه نظارت اجتماعی رسمی، و برخورد شدید در میان پدیده‌های دیگر است. ناهمگونی در بدنه محکم و نفوذناپذیر ساخت‌های اجتماعی شکاف ایجاد می‌کند و باعث تحرک، بی‌ثباتی، ناامنی و وابستگی افراد به گروه‌های اجتماعی درهم و فرعی با تغییرات زیاد و پی در پی اعضا می‌شود. شبکه روابط مادی روند جابه‌جایی شخصی را تعقیب می‌کند و نهادها و مؤسسات پاسخ‌گویی به نیازهای توده را بر فرد ترجیح می‌دهند. بنابراین فرد فقط با فعالیت از طریق گروه‌های سازمان‌یافته مؤثر و کارآمد می‌گردد» (ورث، ۱۹۳۸؛ به نقل از ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۱۳۸).

در مقابل دیدگاه ورث، نظریه گامز قرار دارد. او معتقد است بخش‌هایی از جمعیت شهری در طبقه‌ای بی‌ریشه، گذری و گمنام یا بی‌هویت جا می‌گیرند. اما او در مورد این که آن‌ها یک نمونه نوعی باشند و شهر موقعیت شکل‌گیری آن‌ها را فراهم کرده باشد تردید دارد. مطالعات مردم‌نگارانه خرده‌فرهنگ گروه‌های شهرنشین نیز ثابت می‌کند که مفهوم و نظریه فرهنگ شهرنشینی از کارآیی لازم برخوردار نیست. کلود فیشر (۱۹۸۲) در کالیفرنیا شمالی مفصل‌ترین تحقیق را درباره کنش متقابل اجتماعی در شهر انجام داده است. دیدگاه وی در نقطه مقابل دیدگاه ورث قرار دارد. او معتقد است زندگی شهری کثرت هویت‌ها و پیوندهای اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد. زیرا مردم در آن می‌توانند بنیادهای متعددی را انتخاب و بر آن اساس زندگی کنند. در شهرگرایی، چنین خرده‌فرهنگ‌هایی امکان‌گسترش می‌یابد (ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

فضاهای اجتماعی و فیزیکی در کلان‌شهرهای مدرن

مفهوم فضا در شهر از جمله موضوعات بحث‌انگیز در میان نویسندگان نحله‌های مختلف شهری است. گذشته از معانی فلسفی و فیزیکی فضا، از منظر جامعه‌شناسی و نیز جغرافیای اجتماعی، فضای شهری حاوی مواد و عناصری است که توسط شبکه‌ای از فعالیت‌های انسانی در ارتباط با کار بر روی طبیعت و بازتولید آن در محیط به وجود می‌آید. امروزه دوگانگی بین فضای مطلق و نسبی، فضای فیزیکی و اجتماعی، فضای ذهنی و واقعی،

میان فضا و مردم، میان کارکرد و فرم، میان فضا و زمان و یا مکان، خود منشأ بسیاری از تعارضات اجتماعی در محیط‌های شهری شده است (مدنی‌پور، ۱۳۷۹).

در خصوص فضا در شهر می‌توان گفت: «تجمیع، فرآیند سازمانی و آرایشی کنش‌گران در فضا، به‌ویژه مقدار فضای اشغال شده، سطح تراکم و شکل فضایی، همراه با اندازه و رشد جمعیت و شیوه و سطح تولید را شامل می‌شود. بین فضای قابل دسترس و شکل جغرافیایی آن، اندازه و رشد جمعیت و شیوه و سطح تولید رابطه بازخوردی متقابل وجود دارد» (افروغ، ۱۳۷۷: ۳۲). رابطه پیچیده میان سطوح مختلف کنش انسان در محیط پیرامونی و بازخوردهای اجتماعی و فرهنگی سبب می‌گردد لایه‌های ناسازگار به گونه‌ای مداوم موجب تصادم و برخورد بین عناصر شوند. چنان‌چه دامنه تحلیل از وضعیت ارتباطی میان انسان و محیط در فضاهای شهری به گذشته تاریخی و تجربیات انبوه باستانی آنان تعمیم پیدا کند، مراتب سطوح تعارضات و تناقضات زندگی در یک کلان‌شهر دارای جمعیت ناهمگن بهتر تبیین می‌شود. هالیواکس به مقوله حافظه جمعی در ایجاد فضای اجتماعی در محیط‌های شهری اهمیت فوق‌العاده‌ای داده است (ممتاز، ۱۳۷۹). در خصوص ترکیب عواملی که فضا و شهر و ارتباط متقابل و پیوسته میان آن‌ها را ایجاد می‌کنند، رابرت ورت جامعه‌شناس مکتب شیکاگو معتقد است: «اکولوژی انسانی یکی از سه چشم‌انداز مهم در خصوص شهر است. دو چشم‌انداز دیگر عبارت‌اند از چشم‌انداز سازمانی که به اشکال روابط اجتماعی مربوط است و دیگری چشم‌انداز روان‌شناسی اجتماعی که ناظر به شخصیت افراد است» (افروغ، ۱۳۷۷: ۱۱۷).

مفهوم تولید فضا در شهر در تفکر لوفور جامعه‌شناس شهری فرانسوی، به مثابه محصولی اجتماعی و سیاسی، و نیز در حکم محصولی که خرید و فروش می‌شود دارای نقش محوری است. در ادامه لوفور بر این نظر است که سازمان‌دهی محیط و جامعه، هم‌چنین الگوی شهرها و مناطق، همگی به فضای تولید و نقش آن در بازتولید اجتماعی - اقتصادی وابسته‌اند (مدنی‌پور، ۱۳۷۹: ۲۳). لوفور سه بعد مهم فضاهای دریافتی، فکری و زیستی را به عنوان سه فضای اجتماعی که دارای رابطه دیالکتیک‌اند تفکیک می‌کند (مدنی‌پور، ۱۳۷۹). گوناگونی ابعاد فضا در شهر و تفکیک ساختار فضای شهری به کارکردها و نقش‌های مختلف اعم از فیزیکی، زیستی و اجتماعی، سبب گشته است که کلان‌شهرها از منظر فضای شهری به محیط‌هایی مملو از تناقض و تضاد مطلق تبدیل شوند. تلاش برنامه‌ریزان و معماران شهری در ایجاد و خلق محیط مصنوعی پایدار به گونه‌ای که بتواند تأثیر خود را در کاهش مشکلات دیگر شهرنشینان بر جای بگذارد، تاکنون بی‌نتیجه بوده است. طراحی شهری در جست‌وجوی آفرینش فضایی است که در آن احساس آرامش و امنیت، کمترین حسن آن باشد. اما از آن‌جا که تأمین رضامندی و آسایش در فضای شهر تابعی است از عامل‌ها و شرط‌های دیگر، معماری و طراحی دوره مدرن ناچار شده است بسیاری از رویکردهای عقلانی و هنری فرم‌گرایانه خود را رها کرده و به دنبال شناخت آن دسته از موضوعات برآید که ناسازگاری میان آن‌ها سبب بیگانگی فرد در محیط زیبای شهری و آمادگی شهروندان در پیوستن به جنبش‌های ضد شهری شده است (هیلی، ۱۹۹۷).

در واقع می‌توان گفت توسعه ناموزون و ناهماهنگ فضاهای شهری امروزه به یکی از معضلات عمده فرهنگی و شهرسازی تبدیل شده است. در جوامع صنعتی معاصر فضا و زمان دگرگون می‌شوند و در نتیجه معنی عمل اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. گیدنز معتقد است که در جوامع ماقبل صنعتی نوعی احساس امنیت هستی‌شناسانه از طریق سنت به انسان منتقل می‌شد. این سنت خود حاصل هنجارهایی بود که در اثر تکرار جریان زمان و مکان در زندگی روزانه شکل می‌گرفت. با پیدایش شهرنشینی مدرن این مفاهیم از بین می‌روند و فضاهای جدیدی خلق می‌شوند (گیدنز، ۱۹۹۶: ۶۳-۵۲).

کستلز معتقد است که در جریان شهری شدن، زندگی مادی شکل فضایی خاصی پیدا کرده که آن را منطقه «مادرشهری» می‌خوانیم. زندگی شهری مدرن ابعاد جدید اجتماعی، اقتصادی و محیطی را به وجود آورده است. برخی از متفکران بر این عقیده بوده‌اند که شکل فضایی جامعه تعیین‌کننده روابط درونی آن نیست، بلکه یکی از متغیرهایی است که در این زمینه مؤثر است. اما کستلز مانند گیدنز معتقد است که جوامع در فضا و زمان قرار دارند و شکل خاص فضایی و زمانی نیرومندترین ساخت‌هایی هستند که اعمال انسان را شکل می‌دهند. علاوه بر این کستلز اضافه می‌کند که یکی از جریان‌های مهم در بحران اجتماعی این قرن شکل‌گرفتن رابطه‌ای جدید و تاریخی میان فضا و جامعه است. به نظر کاستلز «به دنبال تحول در نظام ارتباطات و تحول روابط اجتماعی به جریان‌ها و مسیرهای الکترونیک و افزایش حجم اطلاعات در گردش، مکان نقش سنتی خود را از دست می‌دهد و جریان تولید در شهر انتزاعی می‌شود، منبع اصلی قدرت در اختیار شبکه‌های اطلاعاتی قرار می‌گیرد، فضا در جریان حل می‌شود، شهرها مبدل به سایه می‌شوند. فضای جدید جدایی کامل مردم از حاصل کار خود، تاریخ و فرهنگ را در بر دارد. کستلز فضای جدید مادرشهر را فضای بیگانگی جمعی می‌خواند. پیشرفت‌های تکنولوژیک زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. به طوری که تماس‌های رویاروی در شهرهای معاصر هرچه کمتر می‌شود. سنت گفتگو از بین می‌رود و افراد فقط از طریق شبکه‌ها با هم ارتباط برقرار می‌کنند» (کستلز، ۱۹۸۴: ۲۵۷-۲۳۵). سرانجام مدنی‌پور محقق مسایل اجتماعی، طراحی شهری بر این نظر است که «در محیط شهری نه می‌توان شیوه تک‌بعدی و تنگ‌نظرانه معماری و برنامه‌ریزی مدرنیستی را در ترکیب فضاهای اجتماعی و فیزیکی قبول داشت و نه فرار از واقعیت سیاسی همراه با عدم توجه پست مدرنیست‌ها به فضای اجتماعی را. در همین حال، جدایی میان فضای اجتماعی و فیزیکی، شکاف میان معماری و علوم اجتماعی را با برداشت‌های متفاوت‌شان از فضا افزایش داده است» (مدنی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۵).

شواهد فراوان مطالعات اجتماعی در مراکز شهری مبین انواع فرآیندهای ضد توسعه انسانی و اجتماعی به‌ویژه در کلان‌شهرهای معاصر در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران است. فاصله میان منافع فردی و جمعی و تمایل به رفتارهای پرخاش‌جویانه در کلان‌شهرها، نظم‌ناپذیری در کنار آموزش همگانی، تلاش برای ایجاد پیوندهای اخلاقی و اجتماعی و از سوی دیگر توسعه ناپیوستگی حقیقی در کلان‌شهرها، سبب گشته است که منتقدان شهری از خطر فزونی ضد ارزش‌های مدنی در رفتار شهرنشینان سخن به میان آورند. «جامعه قرن بیستم بیش از هر زمانی بر روابط

صمیمی تأکید دارد، و این درست برخلاف وضعیت واقعی زندگی در این عصر است. سنت در این مورد می‌گوید که جامعه صمیمی در اطراف دو اصل شکل می‌گیرد: اول حالت خود شیفتگی و دوم گرایش به اجتماع ویرانگر. خود شیفتگی یا نارسیم، کوشش برای دستیابی به رضامندی خود است که در عین حال مانع آن می‌شود. بعضی از اشکال فرهنگ این حالت روانی را تقویت می‌کنند. فرهنگی که بر منافع شخصی و خواسته‌های فردی بیش از حد تأکید دارد. در نتیجه آن‌چه در جامعه امکان‌پذیر نیست و نمی‌تواند ارضاء شود، به خانواده هجوم می‌آورد. پدیده دوم میل به تعلق اجتماع است که باز هم به از میان رفتن محیط عامه در زندگی شهری امروز مربوط می‌شود. آن‌چه جامعه نمی‌تواند در اختیار فرد قرار دهد، به شکل بیمارگونه‌ای در گرایش‌های غیر عقلانی مثل اهمیت نژاد و... در جهان امروز دیده می‌شود» (ممتاز، ۱۳۷۹: ۴۳-۴۴).

مطالعه کلان‌شهرهای معاصر بیانگر وجود ناسازگاری و دوگانگی‌های شکننده در ابعاد مختلف فضایی و اجتماعی است. این دوگانگی‌ها جلوه‌های مختلفی را در شهرهای بزرگ به نمایش درآورده است. مثلاً در مقوله توسعه فضایی شهری، تناقضات شهری سؤالات فراوانی را پیش روی برنامه‌ریزان شهری قرار داده است. برای نمونه این‌که الگوهای توسعه شهری از کدام معیار از معیارهای رشد بیرونی و درونی پیروی می‌کند؟ می‌دانیم که توسعه شهری در کشورهای غیر اروپایی تاکنون فاقد الگوی رشد درون‌زا بوده است. تمام تلاش مدیران شهری این دسته از کشورها آن بوده است که تجربه توسعه شهری در کشورهای اروپایی را برای رونق و توسعه شهری خود مورد استفاده قرار دهند. به نظر گیلبرت آنان متوجه نبوده‌اند که فرآیند توسعه شهری امری است پویا و متکی بر منابع، نگرش‌ها، تأسیسات و جمعیت بومی. در توسعه شهری اصرار بر اتخاذ الگوهای رشد بیرونی لزوماً پاسخ‌گوی نیازهای جمعیت شهری جدید نیست. تغییر مسیر به سمت رویکرد رشد درون‌زا در سال‌های اخیر، دگرگونی‌های فراوانی را در عرصه شناخت منابع و نیازها و الگوهای رشد در داخل و طراحی فضای فیزیکی و اجتماعی ایجاد کرده است. توسعه درون‌زا به دلیل گسترش شبکه ارتباطات و تأثیرگذاری متقابل فرآیندها در سطح جهانی نیز با دشواری‌های فراوان روبه‌رو است. به همین جهت نظام فضایی و اجتماعی کلان‌شهرهای جدید در کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، در شرایط کاملاً متناقضی به لحاظ جهت حرکت و نظام برنامه‌ریزی شهری قرار دارند.

نتیجه‌گیری

هدف از طرح موضوع تناقضات حیات و واکاوی جامعه‌شناختی آن، دستیابی به درک و شناخت بهتر از فرآیند توسعه و رشد شهری در شرایط کنونی کلان‌شهرها در جهان، از جمله ایران بوده است. با توجه به رویکردهای مهم در مطالعات اجتماعی و شهری چنین به نظر می‌رسد که ابعاد متعددی از تناقضات در بعد کمی و کیفی و نیز عینی و ذهنی پیوسته با اهداف آرمانی انسان از زندگی در شهر تعارض داشته و دارد. به عبارت دیگر شهرها اگرچه مکان‌های جاذب و پررونقی در جهت ارائه خدمات و امکانات به ساکنان بوده و یا ظرفیت‌های فراوانی را در جهت شکوفایی عقلانی و مدنی برای آن‌ها تدارک دیده‌اند، اما رشد و عمران آن‌ها با خود عوارض و ناملازمات فراوانی را همراه داشته است. شواهد و دلایل فراوان از آغاز ظهور کلان‌شهرها تاکنون مبین نوعی تناقض و دوگانگی در فرآیند توسعه شهری است. نظریه‌پردازان متعدد شهری اعم از کلاسیک و نوین تلاش کرده‌اند چرایی و چگونگی شکل‌گیری انواع مختلف این نوع تناقضات در محیط شهری را مورد بحث و بررسی قرار دهند. پس از ابن‌خلدون به عنوان اندیشمندی که الگوی دوگانه زیست محیطی را تحت عنوان بادیه و حضارت ترسیم کرد و ارائه دیدگاه انتقادی و آسیب‌شناسانه‌ی او از حیات حضارت، تجربه شکل‌گیری کلان‌شهرها در اروپا و آمریکا بار دیگر بسترهای عینی و ذهنی تأمل پیرامون اشکال پیچیده تعارض‌ها و گوناگونی‌های ناهمسو در حیات شهری را پیش روی نظریه‌پردازان جامعه‌شناختی و شهری قرار داده است. در تحلیل موضوع تناقضات فیزیکی و اجتماعی مهم‌ترین مسئله ناسازگاری کالبدی شهرهای بزرگ با کیفیات و انتظارات شهرنشینان از جهت برآوردن تمایل به رفاه و رضایت‌مندی است. به عبارت دیگر، مکان‌های شهری به همان میزان که ظرفیت‌های بیرونی و عمرانی خود را گسترش داده و امکان بهره‌وری عقلانی و فنی را برای ساکنان خود فراهم کرده‌اند، در رسیدن به نوعی توازن و تعادل در هم‌گرایی با سایر عرصه‌های مهم که همانا ساختار اجتماعی و فرهنگی است، هم‌چنان دچار تعارضات کارکردی هستند.

تحلیل جامعه‌شناختی موضوع فوق نشان‌دهنده وجود شکافی تهدیدکننده در عرصه کالبدی و اجتماعی حیات کلان‌شهرها است. ادامه این فرآیند، سیاست‌گذاری در حوزه شناخت و برنامه‌ریزی برای کلان‌شهرها را با مسایل و ایده‌های جدیدی مواجه می‌گرداند. نخستین راه‌حل چنین معضلی تحلیل نظری لازم برای ارائه تصویری واقع‌گرایانه از حیات و کارکرد شهر و نهادها و تأسیسات آن است. با تأسی از کاربرد تحلیل جامعه‌شناختی مشخص می‌شود که هر نوع شناخت شهر مستلزم تحلیل دوگانگی‌هایی است که مدت‌ها است کلان‌شهرها با آن روبه‌رو هستند و عاملی بازدارنده در رسیدن شهرها به اهداف واقعی آن‌ها محسوب می‌شود. در تهیه و تدوین سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های شهری باید توجه کرد که اصول و برنامه‌ها در جهت کاهش تناقضات کنونی و حرکت به سمت محیط متوازن و متعادل شهری تنظیم گردد. به علاوه مقاله حاضر نشان داد که زیست شهری از گذشته تاکنون پیوسته با اشکالی از نابسامانی و ناهنجاری در بعد اجتماعی خود روبه‌رو بوده است. اگرچه عمران شهری مواهب فراوانی را برای شهرنشینان فراهم کرده است، اما حسب شرایط و تحولات، موانع و محدودیت‌های اجتماعی توسعه پایدار در مراکز شهری نیز افزایش یافته است. ساختار و سازمان اجتماعی و فرهنگی در

کلان‌شهرهای صنعتی غرب با مشکلات فراوانی روبه‌رو است. اما این دشواری‌ها در شهرهای بزرگ کشورهای غیر اروپایی انواع دیگر و فراوان‌تری را در برمی‌گیرد. چرا که رشد شهری در این دسته از کلان‌شهرها برون‌زا و اقتباسی شتابزده به منظور جهت خروج از عقب‌ماندگی‌های تاریخی بوده است. به نظر می‌رسد راه خروج از چرخه فوق تلاش مضاعف در افزایش شناخت نسبت به ماهیت توسعه شهری و هنجارهای متناقض کنونی و طراحی و برنامه‌ریزی در چارچوب توسعه متوازن شهری بر حسب نوع مشکلات و منابع تولید تناقضات کنونی شهری است. در نهایت به نظر می‌رسد تناقض واقعیتی جدایی‌ناپذیر از توسعه شهری است. راه علاج این تناقض‌ها حذف آن‌ها نخواهد بود؛ چرا که این کار، دست کم در شرایط کنونی، ناممکن و از جهاتی عقلانی نیست. مهم مدیریت تناقضات شهری و کاهش آسیب‌هایی است که با هدف عمران و توسعه شهری فرسنگ‌ها فاصله دارد.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۹) مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمد گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افروغ، عماد (۱۳۷۷) *فضا و نابرابری اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۳) *جامعه‌شناسی شهری*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- دیکنز، پیتر (۱۳۷۷) *جامعه‌شناسی شهری: جامعه، اجتماع محلی و طبیعت انسانی*، ترجمه حسین بهروان، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۳) *نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- زیمل، جرج (۱۳۷۲) *کلانشهر و حیات ذهنی*، ترجمه یوسف ابادری، *مجله نامه علوم اجتماعی*، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۳، دوره جدید.
- شورت، جان رنه (۱۳۸۱) *نظم شهری: درآمدی بر شهر، فرهنگ و قدرت*، ترجمه اسماعیل چاوشی، تهران: دانشگاه تربیت معلم.
- کستلز، امانوئل (۱۳۸۰) *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: ظهور جامعه شبکه*، ج ۱، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو.
- مدنی‌پور، علی (۱۳۷۹) *طراحی فضای شهری: نگرشی بر فرآیند اجتماعی و مکانی*، ترجمه فرهادمرتضایی، تهران: انتشارات شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری (وابسته به شهرداری تهران).
- معیدفر، سعید (۱۳۷۹) *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی معاصر ایران*، تهران: انتشارات سرزمین ما.
- موسوی، یعقوب (۱۳۸۱) «علل کاهش همبستگی اجتماعی در شهر»، *مجله مدرس*، شماره ۲۷.
- ممتاز، فریده (۱۳۷۹) *جامعه‌شناسی شهر*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ساوج، مایک و آلن وارد (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی شهری*، ترجمه ابوالقاسم پوررضا، تهران: انتشارات سمت.

- Flanagan, W. C. (1993) *Contemporary Urban Sociology*, Cambridge, England: University Press.
- Fade, J. (1997) *Living in Global City*, London: Routledge.
- Hammen, G. R. (1994) "Social Polarization in Global Cities: Theory and Evidence", *Urban Studies*, 31 (3): 401-424.
- Healy, P. (1997) *Collaboration Planning: Shaping Places in Fragmented Societies*, England: ASHGAT.
- Sunders, Peter (1987) *Social Theory and the Urban Question*, London: Unwin Hyman Ltd.